

علاء الدین جهانسوز

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در میان پادشاهان غوری، علاء الدین به صفت خاصی معروف شده است. وی را «جهانسوز» میخوانند. علاء الدین در ۵۴۵ هجری قمری شهری را سوخت که از نظر مرکزیت فضل و دانش و آبادات مجلل و باشکوه با جهانی برابر بود. این شهر، شهر زیبای غزنی، دارالملک غزنویان بود که امروز خاک توده های آن به فاصله ۱۴۰ کیلومتری جنوب غرب کابل افتاده است.

همه میدانیم که در طی قرن های ۵ و ۶ هجری (۱۱ و ۱۲ م) دو دودمان بزرگ در خاک های افغانستان امروزی یا خراسان آن روز به سلطنت رسیدند که یکی بنام «آل ناصر» یا «غزنویان» و دیگری بنام «آل شنسب» یا «غوریان» معروف است. این دو دودمان تقریباً معاصر هم سلطنت داشتند به نحوی که مرکز یکی فیروز کوه و پایتخت دیگری شهر غزنین بود. یکی در کوهپایه های غور بین وادی هیرمند و هریرود حکمفرمائی داشت و دیگری در سائر نقاط خراسان و بخشی از خاک های هند دامن سلطنت و فتوحات خود را پهن کرده بود و در بعضی سال ها نفوذ غزنویان به تمام غور یا قسمت اعظم آن هم نافذ بود.

متأسفانه در اثر یک پیش آمد تاریخی رقابت میان این دو دودمان سلطنتی به دشمنی و استخوان شکنی مبدل شد و کار به جنگ های خونین و قتل و قتال و خرابی شهر ها کشید که در نتیجه طبعاً برای مملکت خساره های زیاد مادی و معنوی تولید کرد.

سلطان معز الدین حسین غوری فرزندان متعدد داشت که از آنجمله هفت تن در تاریخ اسم برده شده و از ان جمله چهار نفر در نقاطی مجاور هم به امارت رسیدند و چون وجود چهار امیر در مجاورت هم خالی از اشکال نیست، بالاخره یکی از ایشان ملک الجبال قطب الدین از برادران کناره گرفته از غور به غزنه آمد و به دربار غزنویان پناه آورد و چون مرد کشاده دست بود و بذل و بخشش فراوان میکرد و صاحب سیرت و صورت نیکو بود و با مردم غزنه گرم گرفت، جماعتی حسود به بهرام شاه غزنوی سعایت کردند و دروغ ها ساختند که شهزاده غوری به حرم شاهی به نظر خیانت مینگردد. در نتیجه بهرامشاه بدون دقت و تأمل و کشف حقیقت شهزاده غوری را در خفیه زهر خوراندید و بشهادت رسانید.

طبیعی این امر بی تأملی برادران شهزاده شهید غوری را به انتقام گیری برانگیخت. اول بهأالدین به قصد انتقام گیری برآمد و چون اجل در راه دامنگیر او شد برادر دیگرش علاءالدین عزم جزم

کرد و در صدد انتقام برآمد و لشکری گران از پهلوانان نامی و مردان کارزار دیده جمع کرد و با تجهیزات مکمل نظامی آنوقت راه پایتخت سلاطین غزنوی را پیش گرفت.

میگویند سلطان غزنه بهرامشاه با داشتن پیلان جنگی بسیار مینازید و غرور بیحد پیدا کرده بود تا اینکه به سلطان علاء الدین غوری نوشت که بیجا خود را زحمت ندهد و در مقابل او نیاید. زیرا او پیلان جنگی دارد و در مقابل پیلان جنگی او کاری نتوان ساخت.

سلطان غوری، علاء الدین در پاسخ نوشت: تو اگر پیل داری من «خرمیل» دارم. تو غلط کردی که برادر مرا بی جهت کشتی و من هیچ کس تو را هلاک نکرده ام. لذا برای انتقام خون برادر خود می آیم. قراریکه قاضی منهاج السراج در طبقات ناصری مینویسد «خرمیل» اصلاً نام پهلوانان معروف غوری بود و ایشان دو نفر بودند که یکی را «خرمیل سام حسین» و دیگری را «خرمیل سام بنجی» میگفتند.

قرار معلوم سپاه غور و غزنه بار اول در میدانی موسوم به «کته بار» یا «کته واز» در مناطق جنوب شرق غزنی بهم مواجه شدند. پیلان غزنه بنای مستی را گذاشت. خرمیل های غوری به دو پیل جنگی غزنه حمله ور شدند. خرمیل سام بنجی پیل خود را کشت ولی خودش هم کشته شد و خرمیل سام حسین بعد از هلاک ساختن پیل مقابل خود فاتح برگشت. سپس هر دو سپاه با هم مقابل شدند. غوریان یکنوع خفتان مخصوص از چرم خام گاو و پنبه بر تن داشتند که بدن ایشان را از اصابت تیر و نیزه محافظه میکرد. سپاهیان غوری که مجهز به چنین خفتان عجیبی بودند قوای غزنی را در محاصره افگندند تا اینکه بهرام شاه و قوای او محکوم به شکست شد و علاء الدین فاتح برآمد و به غزنه داخل شد. امر داد تا شهر زیبای غزنه را آتش زنند. هفت شب و روز غزنی میسوخت و ستون های آتش و دود به آسمان شهر بلند شده بود. علاء الدین خود به گنجره بلند کاخی نشسته در حالیکه شعله های آتش را تماشا میکرد، چند بیت در مدح خود بگفت و امر داد تا ابیات مذکور را با چنگ و چغانه بسرایند. ابیات مذکور این است:

جهان داند که من شاه جهانم	چراغ دوده عباسیانم
علاء الدین حسین ابن حسینم	که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گلگونه دولت نشینم	یکی باشد زمین و آسمانم
اجل مصرع زن گرد سپاهم	اجل بازیگر نوک سنانم
همه عالم بگیرم چون سکندر	بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که از اوباش غزنی	چو رود نیل جوی خون برانم
ولیکن گنده پیرانند و طفلان	شفاعت میکند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان	که بادا جان شان پیوند جانم

علاء الدین جهانسوز به انتقام خون برادر شهر زیبای غزنی را بکلی سوخت و ویران کرد، بعد به فیروز کوه برگشت. در راه گذرش به لشکرگاه شد و در جوار شهر تاریخی بست در کرانه های هیرمند یک سلسله آبادی های قشنگ را دید که بدست سلطان های غزنه ابوالقاسم محمود و پسرش مسعود اول بنا یافته بود. علاء الدین با کینه شدیدی که نسبت به غزنویان پیدا کرده بود، امر داد تا

آن قصرهای زیبا را هم ویران کنند. بدین ترتیب غزنه و لشکرگاه پایتخت و یکی از قرارگاه های اداری و نظامی غزنویان در جوار بست هر دو در فاصله کمی یکی بعد دیگر طعمه حریق شد.
/ ۵ سرطان ۱۳۳۷ /